مختصري از زندگينامه شهيد حسين صالح غفاري

او در سال 1341 خرداد ماه برابر با دهم محرم الحرام ساعت شهادت امام حسين از پدري روحاني و دانشمند و مادري سيده و پرهيزکار از خاندان مصطفوي پاي به جهان گذارد و در تمام دوران تحصيل از شاگردان ممتاز بود. با شروع انقلاب اسلامي، شرکت در تظاهرات دانش آموزي و پاسداري در مساجد را از وظايف خود محسوب مي دانست و پس از اخذ ديپلم بخدمت سپاه پاسداران انقلاب اسلامي در آمده و در سخت ترين شرايط زمان که منافقين خود فروش در ترور خدمتگزاران به انقلاب بيداد مي کردند. گوشه اي از بار سنگين پاسداري را بعهده گرفت. و پس از طي دو سال، در صنايع هواپيمائي وابسته به سازمان دفاع به سمت تکنيسين برق هواپيما به ادامه خدمت گزاري پرداخت. او در تمام مراحل زندگي لحظه اي از قرآن و تعليمات ائمه عليهم السلام جدا نگرديد و در محضر والد دانشمند خود که صاحب کتب با ارزشي در تفسير و توضيح حکمت احکام قرآن و گفتار معصومين است، بنوشتن و فراگيري علوم الهي بخصوص تفسير زيارت جامعه کبيره و دعاي شريفه مکارم الاخلاق مشغول بود. در سال 1364 در فتح فاو شرکت کرده و با روحي سرشار از روحانيت جبهه هاي حق و تجربه هاي گرانبار و با قلبي شکسته از شهادت بهترين دوست و پسر عموي مهربانش بازگشت و لحظه اي نياسود تا سر انجام در کربلاي 5 بسمت فرماندهي موشک انداز ناو شرکت کرد و پس از آفريدن حماسه هاي مقاومت و دليري در 22 دي ماه 65 به خيل جان بازان در راه سرخ سالار شهيدان پيوست. راهش جاودان و نامش بياد ماندنيست. چه مناسب است چند بيتي که پدر بزرگوارش بر لوحه قبر او سروده است ياد آوري شود.

امام فرمودند: ليس منا من لم يولد مرتين آنکه مرتبه دوم متولد نشده باشد از ما نيست.

انا الحسين وليد عاشورا قتيل کربلا

روز عاشورا بدنيا آمدم ساعت قتل حسين

بار ديگر در خط سرخ حسين از نو تولد يافتم

در راه فتح کربلا سر باختم

اي برادر چشم عبرت باز کن در فضاي عشق ما پرواز کن

زندگي را در ره عشق حسين از مسير کربلا آغاز کن

نظر به اينکه مکاتبات اين عارف شهيد با پدر دانشمند خود حاوي مطالب و رهنمود هاي ارزشمندي بود که براي هر مجاهد في سبيل ا... قابل تامل و استفاده است تصميم گرفتم آنرا جمع آوري کنم اينک گزينه هائي از اين نامه ها به ترتيب تاريخ درج مي گردد.

 خواهر شهيد، ز-غ

26 آبان ماه 64 نامه شهيد به پدرش

بسمه العليم المتعال الحمد لله الذي يؤمن الخائفين و ينجي الصالحين و يرفع المسئضعفين و يضع المستکبرين سلام عليکم بما صبرتم فنعم عقبي الدار. سلامي همراه با تحيات فراوان و درود بيکران بر شما. اميدوارم که در نهايت صحت و سلامت روزگار بگذرانيد....

پدر جان اينجا مسائل روحاني زياد است و نيت بچه هاي اينجا خيلي خالص مي باشد. نماز هاي جماعت اينجا واقعا پر فيض است. الحمد لله خدا سعادت اين را نصيبم کرده است که هر چه بيشتر به ادعيه نزديک شوم و از آنها بهره ببرم. يکي از سروران روحاني که اينجا برايمان صحبت مي کرد ميفرمود شما موفق شديد که براي دفاع از اسلام اعلام آمادگي کنيد ولي اين فقط ابتدا و قدم اول است. بايد از خدا بخواهيد که شما را با قدرت جلو ببرد و هدايت کند که هدايت مخصوص خدا است و در اين امر کسي شريک او نيست اصل التماس من از شما به همين بر مي گردد. ميخواهم که راه پيش پايم بگذاريد و آن هم جزء جزء اعمالش را. اينجا چه کنم که اعمالم را خالص کنم و ايمانم زياد شده و رابطه ام با خدا بيشتر و بهتر شود؟ شايد به جائي برسم که مستحق فيوضات عاليه الهي شوم و اين فقط يک خواهش نيست که يک نياز است. نيازي مبرم خواهش مي کنم راه علمي آنرا نشانم دهيد که ممکن است فرصت از دستم برود و نتوانم کاري کنم و اگر بتوانم از اينجا زاد و توشه ام را بردارم فکر مي کنم بتوانم خود را به سعادت ابدي نزديک کنم. شما را بخدا اين مسئله مهم فراموشتان نشود که چشم براهم. شايد بتوانم زحمات شما را به نتيجه اي برسانم .

\* \* \*

دوشنبه 4 آذر 64

ربنا وفقنا لما تحب و ترضي ولا تکلنا الي انفسا طرفه عين ابدا في الدنيا و الاخره

سلام بر پدر گرامي و مهربانم و مادر فدرکارم. سلامي بگرمي قلوب رزمندگان صحنه هاي پيکار حق عليه باطل و بگرمي گلوله هاي سرخي که قلوب خفاشان شب پرست را از هر هم ميدرد و پيروزي و سعادت را براي کشور اسلام بارمغان ميآورد. پيام اميد و توکل و سعادتمنديتان را ديروز دريافت کردم قوت قلبم بود. خيلي از چيزهائي را که مشتاق بودم در آن دريافت و فهميدم راه وارد شدن در صحنه پيکار چيست و گرداننده اصلي آن کيست. هميشه دستور العملهايتان بدون استثناء راهگشا بوده، هر چند که در مواقعي بدليل قلت و درک و استعداد از روي نا آگاهي در برابر آن داد سخن داده ام. ولي بشهادت حق در تمام اين اظهار وجود ها بخودم ضرر زده ام و اينرا تجربه به من ثابت کرده است. رجاء واثق دارم که در اين محيط الهي بتوانم خودم را آماده کنم تا مستحق اضافه فيض شوم. اين محيط خيلي آماده پروراندن افرادي است که در خود ايجاد زمينه لازم را کرده باشند.....

خيلي از خدا مي خواهم که مرا بخود واگذار نکند که در آن صورت نفس اماره فرصت جولان پيدا مي کند و همين يک ذره ايمان را هم از قلب ما ميبرد. خودم را خيلي ضعيف مي بينم. نميدانم که چه کنم. مسلما گفتن اينکه خدايا خودم را به تو ميسپارم، کافي نيست. بايد عملا ثابت کنم ولي راهش را بلد نيستم. باز هم دست به دامن شما مي شوم. از خودم نا اميدم ولي بخدا اميد زياد دارم. راه استفاده از قدرت الهي را بمن بنمايانيد. ادعيه و مراسم آن را تعليم دهيد شايد بتوانم مستحق بيرون آمدن از حضيض خود بيني و خود محوري و حب دنيا شوم. وقتي مي خواهم خودم را با افرادي که در صدر اسلام ياور ائمه عليهم السلام بودند مقايسه کنم مي بينم که بهيچوجه اين مقايسه درست نيست. آنها با آنهمه عظمت روح و قدرت حماسه ميآفريند و من فقط ميتوانم بگويم که سعي در تاسي به اينگونه افراد دارم. چرا راه دور برويم. همين بسيجيهاي خودمان، شب حمله فقط خدا ميداند که چه حماسه هائي بوجود مياورند. سبحان الله از اينهمه عظمت. نميدانم آيا ميتوانم قابل يک همچين موهبت عظيمي بشوم؟ اگر توانستم اين قابليت را بيابم مسلما زندگيم راه خودش را پيدا کرده و اگر حقتعالي صلاح دانست که بزندگي دنياي من ادامه دهد مسلما آنوقت است که لياقت شاگردي چون شما افرادي را خواهم يافت و آنزمان است که کانون پرورش تعليماتي خواهم شد که انشاء الله بمن خواهيد داد که اينرا از موجبات رحمت حقتعالي ميدانم و هميشه مي گويم اللهم اني اسئلک موجبات رحمتمک و عزائم مغفرتک، و اگر هم مشيت خدا بر اين تعلق گرفت که به اين زندگاني خاتمه داده شود مسلما سرنوشت خوبي در انتظارم خواهد بود. تغييري که در خود احساس مي کنم اشتياق به داشتن رابطه با هستي بخش جهانست. انتظار دستور العمل اين ارتباط را مي کشم که شما بهتر از من تاثير اعديه و نقش آنها در هر کدام از مراحل زندگي آگاه هستيد. خدا را سپاسگزار و شاکرم که لايق داشتن اقائي چون شما شده ام و دعا ميکنم که حقتعالي وجود شريفتان را براي پيشبرد بهتر و بيشتر بمقاصد عاليه السلام در پناه خودش مصون و محفوظ بدارد انشاء الله.

\* \* \*

6 دي ماه نور چشمي حسين

انشاء الله که حالت خوب است و در حمايت خدا موفق به انجام وظيفه هستي و لازم است اين حقيقت را بداني که اين چهار روز عمر زندگي انسان سرماية کسب شرافت و سعادت آخرت اوست. تو خدا را شکر کن که در راه خدا و راه اولياء خدا انجام وظيفه مي کني. هر روزت بينهايت روز، و هر قلم و قدمت بينهايت قدم و قلم خواهد شد. تو اين حقيقت را بايد بداني که ثمره زندگي من هستي و اگر خداي ناخواسته تو نباشي، شجره زندگي من بي ثمر است. خطراتي که براي تو تحتمال مي رود، چند برابر براي من احتمال مي رود. من مي دانم که مقدرات جنگ دست خداوند است. خداوند مستقيما در کار جنگ سربازان و مجاهدين مداخله مي کند. در تقدير خدا کسانيکه از شرکت در جهاد در راه خدا خود داري مي کنند، بيشتر در معرض خطر و محروميت قرار مي گيرند از کسانيکه شرکت کرده اند، زيرا دربارة آنها خدا مي فرمايد که مرگ بخوابگاهشان ميرود. بياري خدا و توکل به او هر وظيفه اي که به تو محول مي شود باجرات و جسارت اقدام کن. هر نقصي که در خود مي بيني از خدا کمک بخواه. داستان ما رميت اذ رميت در ميدان جنگ نازل شد که خداوند تير اهل ايمان را بهدف ميرساند و تير کفار را از هدف دور مي کند. من شبانه روز براي تو و سربازان ديگر دعا ميکنم. از خدا بخواه خدمت بيشتر براي تو مقدر کند و براي خدمت، حياتت را ادامه دهد. مخصوصاً خدمات علمي را در نظر بگير تا بتواني آثار علمي پدرت را بعد از او زنده کني. باز هم اضافه مي کنم که وجود مصائب و بلاها در تقدير خدا براي اينست که انسانها از شر نفس و از شر حوادث طبيعت و از شر انسانهاي کافر بخدا پناهنده شوند و در اين پناهندگي ايمانشان کامل گردد. الان تو با سه شر روبرو هستي يکي شر نقائص نفساني خودت که اين بزرگترين شر است و لذا مبارزه با آن، جهاد اکبر ناميده شده، و ديگر شر کفار که با آن روبرو هستي، و ديگر شر آفات و حوادث طبيعت. يگانه پناهگاه تو از اين شرور و آفات فقط خداوند متعال است. همين جبهه ميداني است که ايمان و توکل در آن رشد ميکند و ارزش ايمان و توکل خيلي زياد است. خودت را به دامن خداوند بينداز و خوف و هراس را از خودت دور کن. خواهشهاي رزمندگان اجابت مي شود. سعادت خودت و خانواده ات را از خداي متعال تقاضا کن. خدا را تجربه کن. بي باک وظيفه ات را انجام بده و نتيجه را بخدا واگذار کن. رضا را سلام برسان و آن نامه را به ايشان بده بخواند که من براي هر دو نفرتان نوشتم. ترا بخدا مي سپارم. فالله خير حافظاً و هو الراحمين باميد پيروزي رزمندگان و سلامتي آنها.

\* \* \*

16 دي ماه 64- جبهه شهرستان مهران

ربنا اغفرلي ولو الدي و ارحمهما کما ربياني صغيرا و اجزهما بالاحسان احساناً و بالسيآت غفرانا.

سلام بر پدر و مادر گرامي و مهربانم سلام بر شما پدران و مادراني که براي حفاظت و ياري دين اسلام از همه چيزتان ميگذريد سلام با عزت و حکمت اين بار سلام بر شما از دشت خاکريز خط مقدم و جبهه مهران سلام از بنده حقير سراپا تقصير خداي با عزت چند بار نامه هايتان را خواندم. آدم سير نمي شود. نامه مامان همه اش مهر و محبت و اميد است و نامه آقا هم سبحان الله. در حد بنده بهتر از آن نمي توان نگاشت. هر چه مي خواهم در آن پيدا مي شود. خيلي باعث تقويت روحيه است. همين الان قبل از نوشتن نامه يکبار ديگر آنرا خواندم چقدر در آدم اثر مي گذارد خدا مي داند مطالبي که اينجا باعث شد که نه يکبار بلکه بمقدار زياد باعث نگراني بنده است اين است که تا بحال دوبار خواب ديدم که با شما خداحافظي ميکنم و شما ناراحتيد البته با توجه باين که بنده آدمي نيستم که خوابي ببينم و صحت داشته باشد و مي توان به آن اهميت داد و من نمي دانم شرم دارم درخواست کنم که نکند خدائي ناکرده غمگين باشيد چون در صلاحيت خود نمي بينم اهم مطلب اينکه شما در نامه خود از ثمره زندگي صحبت به ميان آورديد قسم بخدا که جان جهانيان به يد قدرت اوست و او لطيف و خبير است هميشه و بدون استثناء دعا مي کنم که نکند زماني رسد که اين مسئوليت بگردن من بيافتد بنده نه در صلاحيت خود مي بينم و نه در توان خود هميشه از خدا خواسته ام که با قدرت خود شما را در کنف حمايت خود حفظ کند و ظهور حجته ابن الحسن را نزديک کند و شجره علم و دانش شما بار دهد انشاء اله بنده باميد خدا و با راهنمائيهاي شماپدر و مادر عزيزم وظائفم را سعي دارم در کمال نيکوئي و بنحو احسن و با شجاعت بدور از هر گونه ترس انجام دهم و فقط به لطف او اميدوارم تا مرا از آن سه شري که فرموده بوديد نجات داده و بسوي خودش راه بنماياند. مطلب بسيار لطيفي که در نامه تان بود تجربة خدا بود. خواهشمندم و متضرعانه مي خواهم راهش را روشن تر کنيد و جزئيات را برايم بگوئيد که خوف آن دارم اگر بخودم واگذار شوم راه را پيدا نکنم.....

 فرزند کوچکتان حسين.

\* \* \*

14/ دي ماه 64

سلام بر مادر عزيز و پدر مهربانم. سلامي بر خواسته از عمق وجودم و حامل گرمترين تحيات، و آرزوي سلامتي و صحت شما مرادان. خيلي زمان بود که منتظر يک چنين لحظه اي بودم زمانيکه بتوانم بالاخره آنچه را در درونم مي گذرد و احساساتم را نسبت بشما برايتان باز گو کنم.

مادرم چقدر سعة صبر داري. خداوند انشاء الله خيرت دهد. کاش همه مادر ها مثل تو بودند. چند سالي است که تازه توانسته ام بفهم تو چگونه انساني هستي. هر قدر زمان مي گذرد علاقه ام بتو بيشتر مي شود مي دانم هرچه بگويم و بنويسم، نمي توانم ذکر اين همه محبتهايت را داشته باشم. قلبم مالامال از عشق و محبت تو است. انشاء الله خداوند متعال هميشه و در همه جا حافظت باشد که باعث خيري....

و اما تو اي پدر: چه ضرباتي را از جانب اين مردم نا مهربان تحمل کرده اي ولي باز بدون يکذره چشم داشت منبع فيض و شمعي هستي که روشني بخش محافل مي باشي. واقعاً شرم دارم که در مدحت سخن بگويم، چه اينکه افرادي چون من اگر مي خواهند هنر کنند، بهتر اين است که دم فرو بندند که هر سخنشان بيهوده مطلبي بيش نيست. فقط بدان که دير زماني است که فهميده ام چه در گرانبهائي در خانه دارم و ابتداي آن جرقه اي بود که درخشيد و راه را روشن کرد، هر چند که بواسطه ضعف عقل در خيلي موارد گستاخي را از حد گذراندم و بيشرمانه ابراز وجود کرده بناي مخالفت گذاردم ولي هميشه آن را مد نظر داشتم و خودم از عاقبت شوم يک چنين اعمالي بيمناک بودم و بدون استثناء هر بار هم نتيجه بد آنها را بعيان ديده ام. خدا را شکر مي کنم که تا اين حد بنده ضعيفش را ارج نهاده و مرا از نعمت يک همچين پدري الهي برخوردار کرده است. کاش باز هم مي توانستم در محضر درست حاضر شوم و آن علوم بکر را از زبانت که با سر چشمه فاصله اي ندارد بشنوم تا شمع را هم گردد و بتوانم حق فرزندي چون شما دانشمندي را در حد خودم ادا کنم تا شايد حداقل بدين وسيله بتوانم مرهمي بر دردهاي وارده از اين مسير باشم. چقدر زشت است فرزند يک دانشمند دنبال علم نرود و يک فرد بي فرهنگ و دانش بار آمده باعث ننگ خانواده علما باشد. خدا شاهد است چقدر آرزو داشتم که يکبار هم شده بر دستتان بوسه زنم براي تسکين خودم، هر چند که زشت است آدمي چون من بر دستي که لايق دراز شدن به درگاه خدا است و طالب فيض است بخواهد بوسه زند ولي خوب مي گويند آرزو بر جوانان عيب نيست. کاش خضوع و علاقه و محبت را مي توان و امکان داشت با قلم نمايش داد و بر کاغذ نگاشت. در هر صورت.اي مراد و آرزويم، خيلي از محضرت استفاده بردم و اينجا در اين مکان مقدس مي توانم آنها را بنحو احسن به کار ببرم و در ادامه فرمايشات خدا را تجربه کنم و بفهمم که اولياء خدا از چه راهي به اين مقامات عاليه رسيده اند. اطاعت تو و عمل به دستورات تو را، بلطف الهي، اطاعت امام و اطاعت خدا مي دانم و با تمام وجودم آماده جان فشانيم.

... خداي تعالي انشاء الله شما را براي هدايت مردمي امثال من و ياري دين و نشر حکمتهاي آن تا قيام قائم زنده بدارد و درک و فهم اطرافيانتان را بالا ببرد تا بتوانند از يکچنين منبع علم و فيضي بنحو احسن استفاده کنند. اللهم احفظنا الخميني حتي ظهور المهدي.

\* \* \*

نور چشمي حسين آقا

انشاء الله که حالت خوب است. نميدانم چطور وقتي انسان در طياره و يا قطار و يا ما شين مي نشيند، اعتماد به راننده دارد و خيالش راحت است ولي اگر ما اين ماشين زندگي را بخدا بسپاريم. باز هم خيالمان نا راحت است. ميگوئيم شايد چنين و چنان مي شود و ما نابود مي شويم. آنقدر که ما انسانها از گرفتاري و نابودي خودمان مي ترسيم و مواظب خودمان هستيم. خدا بيشتر مي ترسد و مواظب است. الا اينکه ما بر کارها و ارادة خود مسلط نيستيم وليکن خدا مسلط است. او ميداند که يا خطر براي ما نيست و يا اگر هست در راه رسيدن به فوائدي است که از آن خطر بيشتر براي ما مفيد است. هر سرمايه اي که از دست مؤمن بندة خدا برود، مثل تجارت است که بهتر و عاليتر بدست انسان مي رسد. آنچه براي ما خيلي لازم است وظيفه شناسي و انجام وظيفه است. بقيه بدست خدا است. خودت را به خداي عاريه بسپار. توکل بر خدا کن که هر حادثه اي بع مشيت خدا انجام مي گيرد و آنچه خدا مقرر مي کند نفع ماست. رضا را و ساير دوستانت را سلام برسان. ترا بخدا داده ام. هر چه براي تو مقرر شود از خدا مي دانم. باين دليل خوشحالم که شما در خط اسلام حرکت مي کنيد. خداحافظ پدر شما غفاري.

\* \* \*

1/11/64- اردوگاه

الهي هب لي کمال الانقطاع اليک و انر ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليک حتي تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الي معدن العظمه.

با سلام و درود فراوان بر آقا امام زمان و تمام شهداي راه حق و حقيقت و راه گشايان پيروزي و استقلال ميهن اسلامي سلام بر آناني که با نثار خون خود در پاي شجرة اسلام آنرا بارورتر کرده و سعادت ابدي را براي خويش خريداري کردند.

سلام بر پدر و مادر عزيزم.....

از مامان انتظار دارم همانطور که در نامه قبليم نوشته بودم عمل کند. مادر عزيزم، دلت را بخدا

گرم کن و توکل به او داشته باش. آقا نمونه بسيار محترم و بزرگي عظمت روح و قدرت ايمان است. وجود ايشان را غنيمت شمريد و حداکثر استفاده را از وجود ذيجودشان بفرمائيد. خداوند انشاء الله ايشان را در نهايت صحت و سلامت براي هدايت همگي ما نگهدار.

و اما از پدرم خواهشمندم لطف و محبتشان را همچون گذشته بر اين بنده حقير که همچون باران رحمتي بر اين وجود کم توکل ميبارد و قدرت ايمان را بالا ميبرد ادامه دهند که سخت محتاجم و چه خوب است که در اين باره دعاهاي مختلفي را که صلاح ميداند برايم بنويسيد. باعث قوت قلب بيشتري خواهد بود.

\* \* \*

8/11/64- نور چشمي حسين آقا

انشاء الله که حالت خوب است. و در شعاع لطف خداوند متعال از تمامي خطرات محفوظ هستي منکه ترا بخدا سپرده ام و از خدا ميخواهم ترا سالم برگرداند. خيلي بخدا توکل کن. در کارهائيکه به اراده تو نيست اصلا مداخله نکن آنچه براي سر باز راه خدا بوجود ميآيد مستقيما به اراده خداوند متعال است. راجع بهمين جنگ است که خداوند ميفرمايد: و ما رميت اذرميت يعني تيراندازي از شما و هدف گيري به اراده خدا ست تو فقط وظائفي که بتو محول مي شود خوب انجام بده. مقدرات را بخدا واگذار کن. البته دعا و نيايش هر چه باشد کم است. از خدا خواهش و تقاضا داشته باش.اينکه گفته اي دعايي برايم بنويس براي قوت قلب، دعاي قوت قلب همان است که از خدا مي خواهي و توکل مي کني وليکن از نظر اينکه ائمه عليه السلام هر کدام مظهرصفتي از صفات خدا هستند، حضرت امير (ع) مظهر شجاعت و قوت قلب است. از آن حضرت تقاضا کن دعاي: ناد عليا مظهر العجايب بخوان. " ناد عليا مظهر العجايب، تجده عونا لک في النوائب. کل هم و غم سينجلي بعظمتک يا الله. بنبوتک يا محمد، بولايتک يا علي. من خيلي اميدوار به موفقيت تو هستم. انشاء الله که خدا همه مجاهدين را حفظ کند و اين بعثي را از بين ببرد. رضا را از ما سلام برسان. والسلام.

\* \* \*

20/11/64 نور چشمي حسين آقا

انشاء الله که حالت خوب است و شاهد حقانيت اسلام برهبري ائمه اطهار(ع) و اجتهاد علماي شيعه هستي هيچ نعمتي براي انسان بالاتر از اين نيست که انسان دين حق و راه حق را بشناسد که دين و راه حق خط سعادت و خوشبختي در دنيا و آخرت است. تو اگر راه خودت را به حقانيت مي شناسي. اين بزرگترين نتيجةي است که از عمر خود مي گيري. کسي که يک چنين شناسائي دارد شهيد است. خواه کشته شود يا زنده بماند. خط شيعه و مذهب روحانيت راه خداست که کوچکترين فداکاري در اين راه بي نهايت اجر دارد.

\* \* \*

اول اسفند 64- پايگاه موشکي بعثيون - فاو

بسم الله الرحمان الرحيم.

سلام بر پدر و مادر عزيز وگرامي. حالتان چطور است. اميدوارم که بسلامت بوده باشيد.... حدود يک هفته است که از احوال رضا بي خبرم. در تلگرام تاکييد کردم سريعاً که مرا از احوال او آگاه کنيد. دلهره زياد است و طاقت کم. مي ترسم براي او اتفاقي افتاده باشد. به هيچ وجه اطلاعي در دست نيست.... دعا کنيد که در روحيه و عزمم خلل کم وارد شود. پدر عزيزم خواهش مي کنم و ملتمسم که دعا کنيد خداوند به من قدرت عطا فرموده ثابت قدمم بدارد.

\* \* \*

7/12/64 نور چشمي حسين آقا

انشاء الله که سالم هستي و حالت خوب است. تلگراف و نامه ات رسيد. خيلي ناراحت و نگران بوديم کاري بجز دعا براي شما و رزمندگان از ما ساخته نيست. اميدوارم هر چه زودتر اين خبيث بعثي از منطقه کنده شود و دو ملت ايران و عراق آسوده شوند.... در هر صورت مردم از خبر پيروزيهاي شما نگراني هايشان برطرف مي شود. امام چهارم عليه السلام در دعا براي رزمندگان مي فرمايد: پروردگارا اگر براي اين جوانان شهادت مقرر کردي بعد از آن باشد که دشمن تو را قلع و قمع کنند. يعني ارزش شهادت اهل ايمان نابودي کفر است. در هر صورت تو را بخدا مي سپارم. اميدوارم از لطف خود بتو توفيق دهد دل تو و همه رزمندگان را قوي گرداند. هيچ مصيبتي در راه خدا مصيبت حساب نمي شود ما از پسر عمويت رضا هيچ خبري نداريم و خيلي نگران و ناراحت هستيم. بايستي شما رفقائي در جبهه داشته باشيد که اطلاعات را بيکديگر برسانند. در هر صورت اگر امکان هست اطلاعاتي بدست بياور و بنويس يا تلگراف کن. جملات دعاي ناد علياً را فراموش نکني. والسلام.

\* \* \*

6/12/64- پايگاه موشکي - فاو

اللهم اليک اسلمت نفسي و اليک وجهت وجهي و اليک فوضت امري و اليک الجات ظهري فاحفظني بحفظ القرآن.

سلام بر پدر و مادر عزيز و گراميم. سلام بر شما صابران بر سختيها. سلام بر شما از بنده سراپا تقصير سلام از بنده ناشکري که تحمل کوچکترين سختيها و ناملايمات مقدر شده را نداشته و ندارد. متاسفانه مقدار بسيار زيادي نگراني در رابطه با رضا دارم. اخبار جور و ناجوري اينجا ميرسد که نه مي توان به آساني گذشت و نه اينکه دربست قبول کرد.... خط مقدم چند کيلومتري جلو تر است و گاه و بي گاهي ماموريت پيدا مي کنيم که بخط برويم. آنجا جنگ شديد است و انفجار پشت انفجار است که ميآيد واقعا اگر خدائي نبود هيچکدام از اين نيروهاي ما زنده نمي ماندند. زيرا اينهم آتش، دو سه روز اول که کلا در خط مستقر بوديم خوب فهميدم که خدا چطور حفظ مي کند. آن موقع روي جاده اي مجبور به حرکت بوديم که در يد مستقيم دشمن بود و گلوله هاي تانک و خمپاره آنجا را زير آتش داشتند. چندين بار انفجار در کنارمان صورت گرفت ولي بحمد الله ترکشي و گلوله اي بطرف ما نيامد و شکر خدا الان انجا ها را خاکريز کرده اند و بچه ها بيشتر در امان هستند. از خدا مي خواهم بيشتر و بهتر به من صبر و استقامت در اين راه بدهد و شديداً محتاج دعايتان هستم از راهنمائي هاي ناب و بکر خود بنده را سيراب فرمائيد که شديداً باعث تقويت روحيه و ايمان فرد ضعيفي چون من است.

\* \* \*

9/9 64 نور چشمي حسين آقا

مي خواهم به همه رزمندگان بگويم که مجاهد در راه، دعايش مستجاب است. بايد جنگ و پيروزي و سلامتي خودشان را از خدا بخواهند. بهترين و بزرگترين تقاضاي مجاهد بايد پيروزي باشد و براي پيروزي نترسد و بجنگد و از خدا سلامتي خودش و رزمندگان را بخواهد. مولي امير المومنين به پسرش محمد حنفيه ميفرمايد سر خودت را در ميدان بخدا عاريه بسپار. يعني خدايا سرم و تنم را بتو مي شپارم که بعد از جنگ به من بسپاري براي اينکه عاريه را بعد بر مي گرداند. کاري که بتو محول مي شود با جديت انجام بده آنچه ممکن است احتياط کن و سلامتي خودت را از خدا بخواه که زنده و سالم باشي و باسلام و مسلمين خدمت کني. بمحض ورود به ميدان جنگ خودت را بخدا بسپار و بجنگ. که او بهترين حافظ است. من تو را بخدا مي سپارم و سلامتي تو و رضا و ساير رزمندگان و پيروزي آنها را از خدا ميخواهم.... اينکه نوشته اي چکار کنم مخلص شوم، رفتن بسوي خدا و وظائف دين با شما است اما "شدن" با خدا است. آنچه از نوع" شدن است بخدا مربوط است و آنچه از نوع"کردن" است به بندگان آنچه وظيفه تو بوده است انجام داده اي. بقيه بدست خداست. در کار خدا مداخله نکن. حالات و تحولات با او است. اخلاص و مخلص شدن با خداوند متعال است. تو همين قدر جهادت را و علمت را انجام بده بقيه را بخدا بسپار.

\* \* \*

7/7 65 انديمشک

الحمد الله الذي هدينا لهذا و ما کنا نهتدي لولا ان هدينا الله.

آغاز مي کنم با استعانت از درگاه خداوند منان، و او را سپاسگزارم که توفيق اين حضور را بر اين بنده حقير ارزاني داشت و عرض سلام و تحيات فراوان بر آقا امام زمان عج و نايب بزرگوارش امام خميني آن رهبر صديق اولياء گرام و سر تعظيم فرود مي آورم در برابر همت و از جان گذشتگي جواناني که براي نيل به اهداف عاليه اسلامي و عزت، يگانه کالاي ارزشمند خويش را خالصاً لوجه الله تقديم حضرت حق نموده بديار باقي شتافتند و آنچه براي ما به ارمغان گذاشتند وظيفه سنگين بمقصد رساندن کاروان عظيم انقلاب اسلامي بود. جاي دارد که جداگانه از شمع سوخته و گل پرپر شده خودمان رضاي عزيز و مهربان يادي داشته باشم. هم او که ايثارگري و فداکاري را به اوج رساند و با تقديم جان خود چراغ روشنگري شد که در کوره را مذلت دنيا نيفتيم. اميدوارم که بتوانم وصيت او را که فرمود "از شما برادران عزيزم مي خواهم که راه مرا ادامه دهيد" خالصانه جهت جلب رضاي خدا جامة عمل بپوشانم. خدا رحمتش کند و بمن توفيق خدمت به اين آرمان مقدس را عطا فرمايد. سلام بر شما پدر و مادر عزيزم....

اين مدت دوري نسبتا کمي مشکل گذشت زيرا گسستن از علائقي که بوجود آمده بود سخت بود ولي نبايد به اينگونه خواسته هاي نفساني وقعي نهاد. قطعا هر روز که مي گذرد تحمل اين دوري آسانتر خواهد بود هر چند که فرصت کافي نيافتم تا مسافرين عزيزم را سير ببينم ولي خوب چه مي توان کرد. بايد اين فراقها را بجان خريد و وظيفه انجام داد... و اما مسئله مهم و اصلي و آن اينکه نميدانم آقاي عزيزم عازم جبهه شده يا نه. اگر ايشان تشريف برده اند لطف کنيد آدرس دقيق ايشان را برايم بفرستيد که بسيار مشتاق عرض ادب خدمت آن بزرگوار هستم. مطالبي را لازم است خدمت ايشان عرض کرده که راه را نشانم دهد. ميترسم آخر در اين وادي نفس پرستي از کاروان سالک الي الله بازمانم، زيرا اين راهيست که فرموده اند از موي باريکتر و از شمشير برنده تر است.

\* \* \*

21 مهر ماه 65 اردوگاه کرخه

سخن را با ياد خدا و ستايش از آن ذات لايزال آغاز مي کنم... آقا جان شرمنده ام از اينکه عرض ادب خدمتان تا اين حد بطول انجاميد. تازه ديروز عصر نامه آبجي بدستم رسيد که در آن آدرس پستي شما را ذکر کرده بودند... اميدم اين است که خداوند مرا قدم به قدم پيش ببرد و بخودم واگذارنکند در ظاهر پيشرفتي در خودم نمي بينم و هميشه ترس از اين دارم که نکند در آن مراحل حساس و سرنوشت ساز ميدن نبرد ترس بر من غلبه کند و عنان اختيار بدست نفس ملعونه اماره بسؤ افتد و از پيش رفتن باز مانم آنهم بخاطر اينکه فکر کرده ام اگر جلو بروم خطر کمتر است. اين مسائل فکرم را مشغول کرده. هميشه سر نماز به خدا مي گويم اين همت از دست من بر نمي آيد و اگر تو مرا بجلو نبري و شهامت به من ندهي من نمي توانم. و گاهي مي گويم خدايا اگر در چنين چاه ويلي سقوط کردم روز قيامت معترضانه خواهم گفت که مگر من نگفتم خودم نمي توانم و تو مرا ببر، چرا اينکار را نکردي؟ الان که اين حرفها را مي نويسم پيش خود مي گويم شايد خدا را دارم با خودم قياس مي کنم و اصلا شايد اين افکار درست نباشد. بارها و بارها از حضورتان راهنمائي خواسته ام ولي باز هم فکر مي کنم کم است. بسيار محتاج هستم. کوچکترين کاري را که انجام مي دهم پيش خود فکر مي کنم آيا اين عمل براي خدا بود؟... آقا جان اصل مطلب اينکه احتمال قريب به يقين راه درست را دقيقاً نيافته ام. مرحمت فراوان نموده راهنمائيم کنيد که خيلي محتاجم.

\* \* \*

ايلام - وصول اين نامه 2/8/65 به انديمشک نور چشمي حسين آقا

انشاء الله که حالت خوب است. خودت را در پناه خدا قرار بده و در انجام وظائفي که محول مي شود جري و جسور باش. براي خودت در کاري اقدام نکن اما کاري که بتو واگذار مي شود خيلي جدي و با جرات انجام بده که تمام حوادث در جبهه جنگ به اراده خدا واقع مي شود. از خدا بخواه ترا حفاظت و حمايت کند پدر شما.

\* \* \*

13/8/65 اهواز- نور چشمي حسين آقا

انشاء الله که حالت خوب است. ترا در حمايت خدا و ائمه اطهار عليهم السلام قرار ميدهم. خيالت

راحت باشد خدا حافظ است. تيري که بطرف دشمن مي اندازي ايه و مارميت اذرميت را بخوان در مقابل تيرهاي دشمن که بطرفت مي آيد همان آيه را بخوان که بهدف رسيدن تيرها با ارادة خداوند است از خدا بخواه و تعهد کن که تا آخر عمر در خدمت اسلام و حق شناسي ذوي الحقوق باشي که اين يگانه مايه طول عمر است. خيلي دلتنگ نامه ات بودم. امروز در اهواز تلگراف و نامه ات را در يافت کردم. ما روز جمعه از ايلام به اهواز آمديم راجع به تقاضائي که نوشته بودي هرچند تعهد کرده اي انشاء الله با شهامت به انجام برسان. خدا پشت و پناهت باشد. نامه مفصل تو در ايلام بمن رسيد. منهم فوري جواب نوشتم. در هر صورت تو بضميمه لطف خدا در خط اسلام و ائمه اطهار(ع) همه چيز هستي اما منهاي آنها هيچ، بلطف خدا اميدوار باش که خدا حافظ است.

\* \* \*

23/آبان/ 65 انديمشک

اللهم اني اسئلک خير ما سئلک بمحبادک الصالحون و اعوذبک مما استعاذ منه عبادک المخلصون.

ستايش بي حد و اندازه خداوندي را سزاست که نعمت اسلاميت را بما ارزاني داشت. درود و صلواة فراوان بمحضر آقا امام زمان و نايب بزرگوارش امام خميني و سلام فراوان بخدمت تمامي شهداي گلگون کفن علي الخصوص آن شمع سوخته و گل پرپري که چند صباحي ما را لياقت هم صحبتي وي بود... ما باز توفيق حضور در جبهه و انشاء الله عمليات سر نوشت ساز را پيدا کرديم. گاهي آدم از اين همه منتي که از جانب خدا بر دوشش گذاشته مي شود نميداند که چه کند. انگار هول شده باشد. يک چنين حالتي دست مي دهد. منتهاي مطلب عيب بزرگ اين است که ظرفمان کم ظرفيت است. هر چه هم زور مي زنيم. هرچه هم اين طرف و آن طرف مي زنيم آخرش با بعضي اعمال يک پشت پاي محکم بهمه آنها زده و اگر عقب نيافتيم باز روز از نو روزي از نو. نميدانم بالاخره کي لياقت آنرا پيدا ميکنم که اگر گفتم خدايا. جوابم داده شود. خوب ما در اين راه با همه همتي که بخرج مي دهيم از خودمان نا اميديم ولي از رحمت الهي بحمد الله مايوس نمي شويم چرا که او ابائي از افاضه فيض نخواهد داشت. در اين مسير سخت بدعاي شما مخلصان چشم طمع دارم.... اميدوارم به همين زودي زود رزمندگان اسلام سيلي آخر را هم با قدرت هر چه تمامتر وارد کنند تا انشاء الله راه کربلاي معلا را بگشايند و مرهمي باشد بر قلبهاي داغديده اي که بار سنگين جنگ را با ايثار جوانهايشان بر دوش کشيدند. شايد لحظه اي زيباتر از ديدن وجود منور ايشان نباشد جنگ آينده جنگ سخت و سرنوشت سازي خواهد بود. جنگي که در آن بايد براي رضاي خدا از جان و دل مايه گذاشت. امتحان سنگين است و در اين امتحان آنهائي که قلبشان از جانب خداي تعالي امتحان شده لياقت خواهند داشت بعنوان يک جهادگر در درگاه الهي شناخته شوند زهي سعادت. از آقاي بزرگوارم و شما برادر و مادر و بقيه خواهشمندم دعا کنيد در لحظات حساس درگيري و جنگ، اگر توفيق حضور بود پايم نلغزد و حب جان و ترس از بعضي مطالب دنيوي، از طي اين طريق بازم ندارد. خودم را که بخدا واگذار کرده ام چرا که در وسع خود نمي بينم. چون هميشه چشم انتظار راهنمائيها و راه گشائيهاي آقاي عزيزم، هستم بلکه اين چند وقته آگاهي به مسائل واقعي يابم و ذخيره اي بياندوزم.

\* \* \*

8/9/65 انديمشک

حمد و ستايش مي کنم خدائيرا که شايسته عبوديت است......وضع اينجا الحمدلله از همت امت

رزمنده و خداجوي ما بسيار خوب است و همگي چشم انتظار سپاه محمد(ص) هستند تا انشاء الله فرمان زدن سيلي آخر بکفر صدامي هر چه نزديکتر شود و براي رضاي خدا انتقام اين همه خون به ناحق ريخته شده گرفته شود و قلب امام و خانواده شهداي عزيزمان با زيارت قبر شش گوشه حضرت ابا عبدالله الحسين شاد گردد و ما حتي اگر بهمين نيت پاي در اين راه نهيم ارزش آنرا دارد که جانرا فداي رسيدن به آن نمئيم چه رسد به اينکه متربص احدي الحسنين مي باشيم. آقاي بزرگوارم باز هم بواسطه کند ذهني و کمي همت در وادي حيرت گير افتاده ام و از محضرتان درخواست راهنمائي دارم. امروز حديثي را شنيدم که ميفرمود الناس کلهم هالکون الا العالمون... که آخر سر مي فرمايد و المخلصين في خطر عظيم. و من هنوز هم به مرحله عالمون هم نرسيده ام چه رسد به اينکه اينهمه مسير را طي کنم؟ و از طرفي شما ميفرمائيد حالات روحي و فکري چون از جانب خداست ملاک نيست و من با اين استعداد کم چطور بتوانم اين راه را ادامه دهم؟ ديروز رفتم انديمشک سر زدم و ديدم در اثر بمباران ميدان اصلي شهر هدف يک راکت قوي قرار گرفته و بجز وارد کردن خسارت مالي فراوان افراد زيادي از زن و بچه و افراد عادي بشهادت رسيدند. ديدن اين صحنه ها چنان باعث بر افروخته شدن شعله هاي انتقام از اين کفر بعثي در دلها مي شود که اميد فراوان به اين است که هر چه زودتر زمان حملات مرگبار لشکريان اسلام فرا رسد انشاء الله.

\* \* \*

12 دي ماه 65 انديمشک

ربنا وفقنا لما تحب و ترضي

شکر و سپاس بيحد و اندازه خدايرا سزاست که توفيق حضور در جبهه اسلام را ارزاني بندگان

قرار داد.... در باره فرمايشات آقا که فکر ميکنم بهتر باشد چيزي نگويم فقط اشتياق و انتظار شنيدن و دريافت آن مطالب را داشته باشم. خداوند انشاء الله بر عزت و عزمتتان بيفزايد. مصيبت دوري شما وقتي روي آور شود لذت درک محضرتان ملموس و مشهود ميشود ولي خوب چه ميتوان کرد زمان زمانيست که بايد اين دوريها را تحمل کرد و سختيها را بجان خريد و فرصت را غنيمت شمرد و اعلام وابستگي و دلبستگي به اسلام کرد که فرمايش خداوند است: ايها الناس انتم الفقراء الي الله و بايد تا زمان با مشيت و اجل سر نيامده از اين خوان نعمت بهره اساسي بر گرفت. نامه پر مهرتان را دوم برج در يکي از مناطق عملياتي دريافت کردم. ولع و حرص زيادي براي خواندنش داشتم که شايد مي خواستم آنرا ببلعم... قدم سپاه محمد(ص) بسيار سبک بود انشاء الله که در زماني نچندان دور بلکه بسيار نزديک تر از آنچه بذهن مي رسد ضربه اصلي و کاري بر پيکر بعثيون وارد شده و همگي را وارد زباله دان تاريخ بنمايد.

اللهم الحفظ لنا الخميني حتي ظهور المهدي

\* \* \*

آخرين جواب نامه از پدر شهيد روز شهادت ارسال شده است

22/10/65

نور چشمي حسين جان. انشاء الله حالت خوب است. شبانه روز بخدا مينالم که ضمن پيروزي کامل ترا بسلامت بر گرداند. همينطور ساير برادران رزمنده ات را. هميشه آن منظره عاشورا در نظرم مجسم است و مي بينم حسين من در آن ميدان است. با خدا عهد کن که ترا بسلامت و پيروزي برگرداند و تمام عمر در خدمت اسلام باشي که تا اسلام بثمر نرسد حيات عادلانه و عاقلانه بشريت بثمر نمي رسد. وجود خودت را در ميدان بخدا بسپار که در ميدان جنگ هرچه دعا کني مستجاب است و بهترين دعا، دعاي سلامتي و خدمت به اسلام است. اين بهترين عمل را از خداوند متعال تقاضا کن. ديروز از وزارت فرهنگ و آموزش عالي نامه اي آمده که جهت ادامه مراحل گزينش به پذيرش مرکز آموزش عالي امام حسين مراجعه نماييد. اگر امکان دارد مرخصي بگير و اقدام کن تا کار دانشگاهيت انشاء الله درست شود....

 والسلام پدرت غفاري

\* \* \*

لازم دانستم دنباله نامه ها، متن وصيت نامه شهيد را در اختيار امت حزب اله قرار دهم.

 بسم الله الرحمان الرحيم

الهي هب لي کمال الانقطاع اليک و انرابصار قلوبنا بضياء نظرها اليک حتي تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الي معدن العظمه و تصير ارواحنا معلقه بعزقدسک الهي اجعلني ممن ناديته فاجابک ولا حظته فصعق لجلالک فنا جيته سرا و عمل لک جهرا.

آغاز مي کنم با حمد و ستايش يگانه هستي بخش و لايق عبوديت که الحمدلله الاول قبل الانشاء و احياء و آلاخر بعد فناء الاشياء العليم الذي لاينسي من ذکره ولاينقص من شکره و لا يخيب من دعاه و لا يقطع رجاء من رجاء... بنده حقير حسين صالح غفاري فرزند محمدعلي داراي شماره شناسنامه 1105 صادره از تهران بحمداللهدر کمال صحت و سلامتي عقل شهادت مي دهم که خدائي بجز الله نيست و محمد بن عبد الله صلواة الله عليه و آله و خاتم پيامبران مرسل است و علي بن ابيطالب و يازده فرزند پاک او بعنوان ائمه و اوصياء رسول الله منصوب من عندالله مي باشند.

با عرض سلام، سلامي خونين بر صاحب اسلام و ايران آقا امام زمان عجل الله فرجه الشريف و يگانه ياور مستضعفان و عرض ارادتي خالصانه خدمت تمامي شهداي گلگون کفني که با ايثار خون خود چراغ راه ما شدند تا خداي ناکرده در اين وادي حيرت در چاه مذلت کنار بودن از خط اسلام نيفتيم خداوند انشاء الله ايشان را در جوار حضرت ابا عبد الله(ع) متنعم بنعمتهاي واسعه خويش بگرداند. جا دارد در اينجا جداگانه ياد رضاي عزيزم را گرامي دارم و در مقابل عظمت روح ايمانش با کمال محبت و شرم سر تعظيم فرود آورم رضا ئيکه راضي برضاي حقتعالي شد هيچگاه نمي توان فراموش کرد لحظه آخري را که بمن گفت" حاجي براي ما دعا کن و فقط اشک چشم و آية الکرسي بدرقه راهش بود او در بهمن خونين جان بر سر اسلام گذارد و براي هميشه خوشحالي را در فاو دفن کرد. آنقدر خلوص داشت که شايد بتوان گفت خداوند حيفش آمد که جسد او را هم در اين دنياي دني و پست بگذارد خدايتعالي او را و تمامي شاهدان هميشه جاويد را قرين رحمتش گرداند.

احساس مي کنم که وقت آن رسيده تا وصيتنامه خويش را بنويسم و شايد يکي از سنگينترين بارهائي باشد که بايد بدوش بکشم چه آنکه فکر مي کنم اين متن بايد بعنوان آخرين ابراز عقيده حاوي عقده هاي گشوده شده و مطالب کافي و وافي و بدور از هرگونه نا خالص باشد اهداف زيادي را در سر مي پرورانم و سعي بر اين دارم که همگي آنها را بر روي کاغذ بياورم ولي مانند هر کاري ابتداي بآن را مشکل مي بينم خدايا تو خود شاهدي که هرچه مي نويسم صرفاً جهت انجام وظيفه براي جلب رضايت توست بحول و قوه تو آغاز ميکنم و اميد آن دارم که قلمم را

روان گردانده تا بتوانم مطابق رضاي تو اين مهم را بانجام برسانم.

بالاخره پس از مدتهاي مديدي انتظار پروردگارم مرا لايق دانست و اجازه داد که بعنوان خادم

خودم را بدين وسيله به ياران اسلام نزديک کنم و در پيروزي قريب الوقوع آن شريک باشم پر واضح است که هنوز خيلي زود است تا بعنوان يار اسلام شناخته شوم و فقط افرادي چون ائمه عليهم السلام هستند که ياوران واقعي اسلام و در واقع عين دين هستند و ما اگر بتوانيم تقرب بايشان بجوئيم کاري بس بزرگ انجام داده ايم در واقع من کجا و ياراي اسلام کجا؟ حضرت عبد المطلب درس خوبي داده است جائيکه بلشکر ابرهه فرمود خانه صاحب خانه دارد اگر لازم دانست از خانه اش محافظت خواهد کرد حالا اسلام هم صاحب دارد و خودش دينش را به پيش مي برد نيازي هم بمن و امثال من ندارد در واقع اين من هستم که محتاج به اين دين ميباشم که اگر آنرا از دست بدهم همه چيزم هدر رفته است، انشاء الله و بحول و قوه الهي تصميم دارم تا آخرين لحظه طي اين طريق کنم تا بتوانم در سراي باقي اظهار وجود کرده و بگويم که در دنيا بدين شما وابسته بودم و مرا از خودتان نرانيد.

اين تازه هدف است و مي بايست راه را تشخيص داد گاهي فکر مي کردم که طي اين طريق بسيار آسان است خوب نمازم را که مي خوانم روزه ام را هم مي گيرم پس چه غمي دارم ولي وقتي ياد تعليمات پدرم مي افتم مي بينم راه آن راه دل است بايد قلبي را که عرش رحمن است آماده اين کار کرد ولي مگر مي شود، بيست و چهار سال است با اعمال ناشايستم پرده اي سياه بروي آن کشيده ام و آنرا در منجلابي از ناميديها، کدورتها، غيبتها،و.. دفن کرده ام استغفرالله مگر مي شود احصاء کرد؟ از همه مهمتر اينکه زين الشيطان لي سؤ عملي و چنين اعمالي را خوب دانسته ام و بفکر برگشت نبوده ام، اگر تعليمات چنين پدر دلسوز و مهرباني نبود خدايا چه مي کردم سبحان الله تو خود بهتر ميداني، اگر خداوند عزت نا اميدان از رحمتش را از جمله کافران بشمار نمي آورد و مطمئن به غفران و عفو او نبودم بعنوان توشه راه چه چيزي داشتم؟ ولي بحمد الله بارقه هاي اميد بوسيله اين پدر از جانب حق تعالي بر اين دل سياه تابيدن گرفت و اگر جز اين ميبود بيش از درکات اسفل ماوائي را براي خود تصور نمي کردم اين ها را بفضل و کرم او دانسته ام که هر کس را بطريقي راه مي نماياند اما شاگرا و اما کفورا بعضي راه را ادامه مي دهند و بعضي آنقدر در طريق ظلم بخودشان و نفس خويش قدم بر داشته اند که بکلي آمادگي براي هدايت ندارند.

اللهم وفقنا لما تحب و ترضي ولا تکلنا الي انفسنا طرفه عين ابدا في الدنيا و الاخره... تقريباً هميشه اين دعا ورد زبانم است و اين سفر را دقيقاً در ادامه استجابت اين دعا مي يابم خدايا مرا بر آنچه دوست داري و رضاي تو در آن است موفق بدار خدايا چه کنم اگر به راهي بيفتم که سخط و غضب تو در آن است خدايا نکند که يک وقت مرا بخودم واگذار کني که خيلي دردناک است و عاقبتي بجز وصول به درک اسفل و سؤ الدار نخواهم داشت جبهه جائيست که به من قوت قلب مي دهد که انشاء الله در سراط مستقيم قدم بر ميدارم جائيست که نصيب خيليها نمي شود حتي آنانيکه در داد سخن دادن از اين موضوعات دست فلک را هم از پشت مي بندند ولي زمان گذشتن از اين علقه هاي دنيوي که ميرسد هزاران دليل مي آورند و خودشان را معذور مي دارند آيه قرآن است که ميفرمايد" شما را چه شده که وقتي زمان جنگ و جهاد ميرسد روي زمين سنگين مي شويد آيا فقط به همين زندگي دنيا راضي شديد؟ اشتباه است متاع دنيا جز اندک چيز بيش نيست" براي خودتان دليل نياوريد و خداي ناکرده عذر تراشي نکنيد بايد نيت خودمان را نسبت به آگاهي خداوند متعال بسنجيم تا بتوانيم در روز حساب جوابگو باشيم بجبهه بيائيد تا معني مرد بودن را دريابيد بدانيد که مردي به داشتن سن زياد و همسر نيست شانزده ساله هائي را ببينيد که تمامي مدعيان عقل را خجل ميکنند و خيلي بيش از کل روشنفکر مآبان سرشان مي شود اينجا با افرادي آشنا مي شوي که همه هدف و سعيشان ياري دين خداست افرادي همچون آن جهادگر عزيزي که در تلوزيون ميگفت ما اينجا براي رضاي خدا آمده ايم و هر بلائي بسرمان بيايد ارزش دارد شهيد شويم زخمي شويم، معلول و سوخته، کر و کور و له شده، و اسير و چه چه، هر چه باشد براي ما فرق نمي کند زيرا هدف ما ارزش اين گونه سرمايه گذاريها را دارد. واقعاً اين سخنان، سخنان اصحاب حضرت سيدالشهداء را در شب عاشورا تداعي مي کند که حاضر بودند همه گونه جانفشاني کنند تا اسلامشان و مولايشان را ياري کرده باشد خوب اينها هم اصحاب همان مولا هستند و جز اين نمي توان از ايشان انتظار داشت.

هميشه فکر ميکنم آيا لياقت آنرا دارم که بمسائل موجود در اين سفر راضي شوم نميدانم آيا باندازه يک بنده عاصي عاشق مستحق آن هستم که مرا بمرحله اي از مقام رضايت برسانند وه که چه شيرين است لبخند رضايت بر لبان يک بنده راضي خدايا از تو ميخواهم استعداد رسيدن بآن مقام بمن عطا فرمائي خدايا ميخواهم در آخرين لحظات حيات همچون اصحاب ابا عبدالله(ع) قلبم مملو از عشق و ايمان بتو باشد خدايا در آن لحظات من ضعيف النفس را از شر شياطين و نفس اماره ملعونه محافظت کن خدايا ميترسم در آن موقع از انجام اين سفر بواسطه علقه هاي زياد دنيوي و سياهي دل غمگين باشم در آن صورت دنيا را که قطعاً از دست داده ام و آخرتي هم نخواهم داشت واي خدايا چه وحشتناک است يکچنين تصوري. رضاي شهيد ميگفت از خدا بخواه تا در لحظات بحراني تصميم گيري آنچنان فکر و مغزت را اشغال کند تا اين تو نباشي که تصميم ميگيري و فکر ميکني ايخداي متعال ديگر بمن مربوط نيست همه همتي که داشتم قدم اول اين مسافرت بود و بعد را همچون اين بايد تو ادامه بدهي خدايا از تو مي خواهم در آخرين لحظات حيوة و در سدرات موت و انشاء الله شهادت ذکر الهي رضا برضائک صبر اعلي بلائک

مطيعا لامرک را خالصانه بر اين زبان سراپا تقصير جاري سازي.

برادران و خواهران عزيزم بترسيد از پيروي هواي نفس و بخدا پناهنده شويد، هر بار که يکي از ادعيه را ميخوانم و با زبان ائمه عليهم السلام بيشتر آشنا ميشوم بيشتر وحشت ميکنم آنها با آنهمه مقام و عصمت باز هم از شر هواي نفس بخدا پناه مي برند باور نمي توان کرد، منکه تمام وجودم هواي نفس است منکه شايد بجبهه آمدنم هم خالص نباشد خدايا چه کنم؟ بالاخره بايد راه را شناخت در قبال اينهمه وسوسه و نقص براي شروع حرکت بجبهه آمدم احساس بسيار خوبي دارم حس انجام وظيفه و اين مهمترين کاريست که در طول زندگيم انجام داده ام ميفهمم که خداي تعالي چقدر بر ما منت گذارده که اين نعمت بزرگ و اين موهبت عظماي دنيا و آخرت را در اختيار ما گذاشته است و چه سعادتمنديم، ما ملت که مورد اينهمه لطف و مرحمت الهي قرار گرفته ايم اکنون اين ما هستيم که بايد لياقت صيانت و حمايت از اين امانت را عملا باثبات برسانيم اينک همگيمان بايد امتحان پس بدهيم تا حجت بر همه تمام باشد قب از اين خيلي لعن و نفرين برجانيان واقعه عاشورا مي فرستادم و هميشه ميدانستم که بايد آنرا جامة عمل بپوشانم بالاخره در برهه اي از تاريخ قرار گرفتم که يزيدي خلف بار ديگر تحمل اسلام نياورد، لشگر افراخت تا بياري زورمندان و زراندوزان سيماي زرين کشور اسلام را بزير سم ستوران خود کشد و از رهبري آن براي خود بيعت کفر آميز بگيرند ولي زهي خيال باطل اگر پدرانتان توانستند از آن خانواده الهي يکچنين بيعتي زبونانه بگيرند شما شما هم خواهيد توانست ولي درکور دليتان همين بس که واقعه محرم سال شصت و يک را ديديد و بسادگي از کنار آنگذشتيد و آنرا مربوط به قرون قبل دانستيد حال آنکه کفر و اسلام قديم و جديد ندارند اين بود که طمع کرديد و يوزش آغازيديد و با هر هجومي چالة دفن خويش را عميقتر ساختيد و تحقيقا عاقبتي بجز مدفون شدن در آن نخواهيد داشت چرا که اين يک قانون کلي و عمومي است و فرزندان عاشورا و کربلا راهي جز اين نمي شناسند. اين بد سرشتها تنها حربه اي که دارند کشتن است زيرا کشته شدن را نابودي مي دانند و نمي توانند بفهمند مرگ در راه خدا در فرهنگ، ما معني ديگري ميدهد براي همين است که قرآن درباره ايشان ميفرمايد صم بکم عمي فهم لايعقلون. تقصير خودشان هم هست. ببينيد چطور شتابان سعي در استخراج آتشها دارند و آن روزي که آنها را بر افروزند و آسمان دخان مبين را بياورد در آنها جاويد خواهند ماند و ندا خواهد آمد که: هذا الذي کنتم به تستعجلون. حيف که آنها بخودشان هم ستم کردند چقدر تاسف بار است.... آنها درس هل تربصون بنا الا احدي الحسنين را نمي خواهند بدانند و نمي دانند که ما فقط يک راه داريم و آنهم پيروزي است قطعاً براي ما راه ديگري وجود ندارد.

ايها الناس بدانيد و آويزه گوش خود کنيد که هدف نهائي، ما جنگيدن و سقوط صدام و رسيدن بکربلا نيست هدف آزادي قدس هم نيست اينها همه شعار است و شعور اين شعارها تنها و تنها انجام وظيفه خدمت باسلام است بما مربوط نيست که در اين راه چه اتفاقي برايمان مي افتد، ما سعي ميکنيم بنده باشيم و دعايمان اينست که اللهم قو علي خدمتک جوارحي ولي خوب چه کنيم شما کفار مزاحم انجام وظيفه ما شديد و خواستيد که ما را بنده خود کنيد ولي هيهات منا الذله ما چاره اي نداريم که اين سدها را بشکنيم فتح عراق و شکست صدام اينها وسيله است هر چند که اگر مجبورمان نمي کردند از راه بهتري مي رفتيم ميدانيد هدف چيست. هدف تحقق بخشيدن به فراز مشهور دعاي شبانيه است ما مي خواهيم بآنجا برسيم و مي خواهيم بمعدن عظمت و عزت وصل شويم آنوقت شما سعي در کشتن ما داريد؟ ما علقه هاي دنيوي را خواهيم بريد و زندگي هم يکي از آنهاست حب جان هم يکي ديگر ولي ما از جانمان هم خواهيم گذشت.

خيال نکنيد ما اينجا براي کشتن شدن آمديم البته کشته شدن خاصيت طبيعي جهاد است و قطعاً باذن خداست ولي نکته ديگري که باز هم جزء وظايف ماست اينست که خودمانرا براي حفاظت بخدا بسپاريم بهترين مدرک در اين باره فرمايش مولا علي(ع) است که فرمود اعزالله جمجمتک ما هم جانمان را بخدا عاريه ميدهيم که خدايا براي ادامه خدمت باسلام و مسلمين ما را زنده نگهدار ما با قدرت و شهامتي که او خواهد داد در ميادين نبرد حضور پيدا خواهيم کرد و مطئنيم که هيچ گلوله و ترکشي بدون اذن الهي در هيچ جهتي حرکت نخواهد کرد باستناد آيه ولاتسقط من وريه الايعلمها، و آنرا مشيت الهي ميدانيم که رضاي او در آنست.

آقا جان، بدانيد شما ها که ما عاشقيم عاشق بندگي خدا و عاشق انسان شدن دعاي بچه ها اينجا اينست که اللهم اجعلنا من المستغرفين بالاسحار بعضها ميدانيد چقدر شوق آور است حضور قلب در برابر معبود و چه شيرين است سر بر خاک نهادن و الهي العفو گفتن اي خدا شيريني عبادت را پيش از پيش بمن بچشان الهي اني ما عبدتک خوفا و طمعا بل وجدتک اهلاً للعباده فعبدتک انشاءالله تعالي.

در انتها تذکراً عرض مي کنم قدر اين امام و جمهوري اسلامي را بدانيد مطمئن باشيد که بلاشک ما پيروز خواهيم شد بکوشيد تا در زمان پيروزي نزد خداي تعالي سر افکنده نباشيد. خدايا خميني اين قلب پرخروش امت اسلامي و اين يگانه رهبر راستين را براي هدايت ما زنده و شاداب نگهدار خدايا تو ميداني که بوسيله او نور الهي در اين ملکت جلوه گر شد خدايا نمي دانم اين چگونه علاقه ايست که نسبت به اين سلاله رسول الله(ص) در بين اين جوانان پيدا شده که حاضرند در راه اجراي منويات گهر بارش جان فدا کنند افسوس که قلم را ياراي آن نيست تا عمق وجود را روي کاغذ بياورد ملاي رومي چه نيکو سروده:

 چون قلم اندر نوشتن مي شتافت تا بعشق آمد قلم بر خون شکافت

کاش خداوند تمامي عمر ما را مي گرفت و لحظه اي برعمر او مي افزود تا قيام را بقيام عدالت کامل متصل گرداند انشاء الله. از همگي آشنايان و دوستان حلاليت مي طلبم اگر خوبي کرده ام وظيفه ام بود و اگر بدي ديديد بحساب قصور بگذاريد نه تقصير هرگاه بياد بنده افتاديد ياد مصيبت حضرت اباعبدالله حسين(ع) را کنيد که آقا امام رضا فرمودند اذا بکيتم علي شيئ فايکو علي جدي الحسين تا دلتان آرام گيرد بياد مصائب خانم زينب سلام اله عليها باشيد تا دلتان آرام گيرد جائيکه امام حسين عليه السلام فرمود:

اگر باکشـــتن من دين تو جاويد ميماند براي خنجر شمر ستمگر حنجر آوردم

براي آنکه دين تو نگردد پايمال خصم براي سم مرکبـها خدايا پيکر آوردم

ديگر تکليف ما معلوم است که چه بايد کرد ياد حميد و رضاي شهيدمان را بکنيد و شکر گزار اين نعمت واسعه باشيد.

دامن آقا و امام را رها نکنيد و بدانيد که کم کسي در خانه نداريم مطمئناً از اولياءالله است کاش زودتر باين نکته واقف ميشدم خداوند انشاءالله حاج خانم کشاورز را قرين رحمتش گرداند که حرکت اول اين آگاهي توسط او بود پدر جان انشاءالله که فرزندتان بثمر رسيده باشد و در اين امتحان الهي را با موفقيت گذرانده باشد شما خود مي دانيد که سپيده اسلام از پشت شير ظلمت پادشاهي هم بيرون زده و بهمين زوديهاست که طلوع خورشيد اسلام سلطنت الهي را در کره ارض برقرار نمايد و در اين فاصله من و امثال من بايد مواظب باشيم تا نمازمان قضا نشود.

مادرم: زحماتي را که در طي اين چند سال متحمل شدي بر خدا پوشيده نيست و ما هم اگر سعادتمند باشيم قطعاً حق اين مطلب مهم را ادا خواهيم کرد تنها چيزي که دارم دعاي خير و سعادت دنيا و آخرت براي تست قطعاً بدان که بعلت نقص عقل و استعداد بود که نتوانستم محبتهاي بي شائبه ات را جبران کنم براي تو همين سعادت بس که راضي شدي من در راه اسلام فدا شوم تا روز قيامت در برابر حضرت فاطمه زهرا(س) روسفيد باشي.

برادرم و خواهرانم سفارشي بجز رعايت حق عظيم آقا بر شما ندارم خداوند انشاءالله جزاي خيرتان دهد که همچون صدر اسلام برادرتان را براي اسلام بجبهه فرستاديد حاج احمد آقا و بچه ها را سلام زياد برسانيد که زياد زحمتشان دادم زن داداش مهربانم را هم همينطور از او که خجالت زده ام خداوند انشاءالله باو و زندگي و فرزندانش اجر عظيم عنايت فرمايد جا دارد که از همگي خداحافظي داشته باشم مخصوصاً عموهاي عزيزم و عليرضاي دوست داشتني. عليرضا جان مطالبي را که صحبتش شده بود فراموش مکن.بهمگي بچه ها عرض مي کنم که عزيزان مملکت اسلام، بايد به استقلال فرهنگي و اقتصادي برسد بکوشيد که با ياري حق تعالي درجات عاليه دروس علمي را بگذرانيد و همزمان به ميزان معارف اسلاميتان بيفزائيد خيلي خيلي سعي در حفظ حجابتان کنيد که حجاب دژي محکم است و قطعاً سياهي چادر بهترين نگهبان است عمه خانم جان را مواظبت کنيد که اين خبر برايش سخت است تمامي فاميلها را سلامي گرم برسانيد و آناني که نامشان از قلم ناتوان بنده افتاده است.

مسائل مادي بخصوصي ندارم دوست دارم که برادرم موتور را بعنوان هديه از اين بنده حقير قبول کند هرچه هست اختيار آن با پدر بزرگوارم مي باشد دوست دارم مقداري از وجوه نقد را صرف چاپ و نشر کتب خويش فرمايند خلاف امر پدرم نه صلاح است و نه من راضيم که کاري انجام شده و يا حرفي زده شود.

 والحمد لله اولا و اخرا - وعده ما بقيامت و التماس دعا حسين صالح غفاري

اللهم احفظ لنا الخميني حتي ظهور المهدي

اللهم انصر جيوش المسلمين و عساکرالموحدين

 يازدهم محرم يکهزار و چهارصد و هفت قمـــــــري

 بيست و پنجم شهريور يکهزار و سيصد و شصت و پنج

برون شو اي غم از سينه که لطف يار مي آيد

 تو هم اي دل ز من گمشو که آن دلدار مي آيد

نگويم يار را شادي که از شادي گذشته است او

 مرا از فرط عشـق او ز شادي عار مي آيد

مسلمانان مسلمانان مسلماني ز سر گيريد

 که کفر از شـرم يار من مسلمان وار مي آيد

برو اي شکر کاين نعمت ز حد شکر بيرون شد

 نخواهم صبر گرچه او گهي همکار مي آيد

رويد اي جمله صورتها که صورتهاي نو آمد

 علمهاتان نگون گردد که پرچمـدار مي آيد

در و ديوار اين سينه همي درد ر انبوهي

 که چون از در نگنجد از پي ديوار مي آيد

در اينجا لازم ديدم نامه اي را که دوستان و هم سنگرانش از جبهه براي صنايع هواپيمائي نوشته اند و در آن کيفيت شهادت و وضعيت اخلاقيش را شرح داده اند درج گردد.

با سلام و درود به رهبر خستگي ناپذير امام امت و امت سلحشور و مسلمانان و شهداي گرانقدر بالاخص شهداي كربلاي 5 و با سلام به تمامي شما برادران عزيز وارثان خون شهداي گرانقدر بالاخص شهيد تازه و زنده ياد عزيز و فراموش نشدني حسين صالح غفاري برادري که رفت و بار مسئوليت خود را نيز به گردن ما ناصالحان قرار داد هم اکنون که اين نامه را مي نويسم در چادرمان جائي که استراحت مي کرديم هستم و در جايي نشسته ام که برادر غفاري مي نشست و مي خوابيد و با يک دنيا خاطره به جاي خالي او مي نگرم از يک طرف غم از دست دادن او را در سينه جمع کرده و بر تنم سنگيني مي کند و از طرف ديگر رفتن او را از اين گونه خونين و در راهي بس والا و پر ارزش و با هدفي گرانقدر و با شکلي مخلصانه تمامي اندوهم به يکباره از بين مي رود و قلبم آرام مي گيرد هم اکنون تمامي جملات گفتگوهايمان را از خاطر مي گذراندم و به ياد آن جمله که مي گفت: اي کاش هر چه زودتر راه کربلا باز شود و دل سوخته مادران داغدار آرام گيرد. مي افتم و اينک مي بينم که خانوادة او نيز به خيل خانواده هاي شهداي اسلام در آمدند. به هر حال برادر عزيز به فرم ملکوتي از کنار ما رفت و روزعروج ايشان 22 دي در ساعت 10/5 بعد از ظهر در خط مقدم بود و خيلي سريع و آسان آرام روح پر فتوح و پر برکتش به خدا پيوست. در گذشته اگر يادتان باشد همواره بصورت دو نفره نامه اي مشترک براي شما مي نوشتيم و ايشان با خطي زيبا آدرس گيرنده و فرستنده را مي نوشت و تا من متوجه مي شدم نامه را بعنوان بندة حقير پست مي کردند و بعد که من متوجه مي شدم و ناراحت مي شدم که چرا نامه را به اسم خودت پست نکردي فقط لبخندي مي زد و اين از نحوة خضوع ايشان و بي ريائي ايشان بود که نامه ها را فقط به اسم من مي نوشت. اينجا از خاطرات گذشته فقط مي توانم شادابي و تواضع ايشان در نمازها را بگويم سجده هاي ايشان آنقدر گاهي زياد شده بود که به گفته و تصديق برادران همسنگري مان در پيشاني او چند اثر و چند جوشي زده شده بود نمازهاي شب را هيچگاه فراموش نمي کرد ونمازهاي صبح را اکثراً به امامت ايشان مي خوانديم اينجا تمامي برادران متاثر از رفتار و گفتار و بخصوص حضور ذهن و حضور کلام ايشان را فراموش نمي کنند و همواره در تمامي اوقات به ياد ايشان و گفتارش هستيم اما چه کنيم که هدف آنقدر والا است که تمامي اين عزيزان و ديگر عزيزان هم در راه توحيد و حقانيت که امروز بدست مرد بزرگ حق و حقيقت خميني بت شکن استوار گشته زحماتشان گوارا است... ضمناً دوستان ايشان به جاي وي در حاشيه نامه جملاتي نوشته اند تا ياد او را زنده کنند. والسلام - محمد آبياري

 26/10/65

\*\*\*

 بسمه تعالي

برادر شهيد غفاري فردي با تقوا و متين با گذشت و با علم بود من که يکي از بندگان خداوند هستم هرگز نمازهاي شب و راز و نيازهاي او را فراموش نخواهم کرد تمام آرزوي او پيروزي اسلام بود بياد آن شهيد گرامي راهش را تا آخرين قطره خوني که در بدن داريم جلوي ابر قدرتها مي ايستيم.

بسمه تعالي

از صفاتي که شهيد غفاري داشت کسي بود ساده از لحاظ صحبت و برخورد و غيره و پيشنماز واحد بود و اميدوارم که من نيز هميشه کارهاي او مد نظرم باشد و باشد که ما نيز توفيق ادامه دادن راهش را نيز داشته باشيم.

بسمه تعالي

از صفات بارزي که در اين شهيد وجود داشت خلوص در عمل و نيت و ايثار و از خود گذشتگي بود. يادش گرامي و راهش پر رهرو باد.

بسمه تعالي

برادر شهيد غفاري بياد من در خاطره ها مخصوصاً در خاطر اين جانب هميشه مي ماند زيرا از اول حرکت از اردوگاه به طرف منطقه تا عمليات و شبهاي در سنگر دوش به دوش ايشان بودم و شبهاي زيادي در زير آتش گلوله هاي خصم گذرانيدم و صحبتها و خاطرات زياد است و فقط اين را مي گويم که بچه خلوص و قلب پاکي به صفاي اينه و زاهد در شب و کارگر در عمل و خطيبي فاضل در عبادت در قرب به الله بود و يادش هرگز نمي رود. انشاءالله از دست ما راضي و شفيع ما در آن دنيا باشد.

بسمه تعالي

آنچه را که من يعني يکي از دوستان ايشان از وي بعنوان خاطره بياد دارم خوش خلقي و روي خندان ايشان بود که بيش از هر چيز توجه مرا جلب مي کرد و اميدوارم که در جوار الهي نيز هميشه شاد و خندان باشد.

بسمه تعالي

من فقط يک چيز را از شهيد صالح فراموش نمي کنم و آن لحظه اي بود که پيکر پاکش بر روي زمين افتاده بود و فقط همين را مي گويم که شهادت با شکوهي داشت.

بسمه تعالي

عزيزان حقي بود و براي حق رفت از ملائک بود و بر بال آنان نشست و اينک ما زينبيان بايد

خونش و راهش را پاسداريم يادش گرامي و راهش پر رهرو باد.

بسمه تعالي

گذشت از بهترين صفات ايشان بود.

به نام خدا

من يک خاطره از ايشان به ياد دارم که گويا عروج ايشان بود. و آن ملاقات ايشان با پسر خواهرشان که بر خورد اين دو با هم خبر از شهادت ايشان بود.

\*\*\*

از اينکه اسمها و امضاءها را نتوانستيم بخوانيم، معذرت مي خواهم.

در خاتمه لازم دانستم نامه هائي را که بين شهيد و نامزد او مبادله شده است بنگارش در آورم تا بدانند شهيد چه نامزد فداکار و عارفه اي داشته است و بدانند که نمونة فداکاران کربلا چقدر زيادند.

نامة 1

بسم الله الرحمن الرحيم

" الحمد لله الذي هدانا لهذا و ما کنا لنتهدي لولا ان هدانا الله".

حمد و سپاس بيکران خداوند منان را که حق و باطل را به نيکي از يکديگر جدا ساخت و به ما توفيق آن داد، تا اگر خود از اهل حق نيستيم، و در پيروي از آنان هم لنگ لنگان گام مي زنيم، لااقل شاهد عظمت ها و ايثارها و اوج گرفتنهاي اهل حق باشيم.اگر توان و توفيق همپائي با آنان را نداريم، بر سلوک آنان نظاره کنيم و گرد راهشان را سرمة چشم کنيم.... هر چند که ما را توان رسيدن به گرد پاي آنان هم نيست.... ما کجا و آنان کجا؟ ما زمينيان و درماندگان کجا، آن

وارستگان حق آشنا کجا؟ ما چه مي بينيم و آنها چه مي بينند؟

..... معاذ الله، ما را، همان بس که شکر گذار حضور آنان باشيم و غمگسار حال خويش...

تنها دعا مي کنيم که خدايا: اگر در صف شهيدان و مجاهدان نباشيم، توفيق و توان حضور در صف پيام رسانان را عنايت فرما.

با سلام و درود به پيشگاه آقا امام زمان(عج) و صاحب ايام و سالار شهيدان ابا عبدالله الحسين و فرزند برومندش حضرت امام و سلام خدمت شما رزمندة عزيز:

انشاءالله که حالتان خوب بوده و در پناه خداوند متعال، موفق تر و مؤيد تر از هميشه و مؤمنانه تر از هر زمان ديگر در صحنه هاي جهاد و نبرد با دشمنان اسلام مشغول بوده باشيد. هر چند که نفس حضور شما و امثال شما در جبهه هاي رزم، ضربه اي سنگين بر قواي ظلم و کفر است. پيروزيهاي اخير که در عمليات فتح فاو و کوکوک حاصل شد، بشارت نزديک شدن زمان پيرمزي نهائي را بيش از پيش قوت بخشيد، خداوند بر عزت و قدرت شما رزمندگان اسلام بيفزايد که موجب شوکت و حيات مجدد شريعت محمدي(ص) شديد، نزديک است که خداوند به دست پر قدرت شماها، فتح و پيروزي نهائي و گشايش راه کربلا را جاري سازد. نامة پر از لطف و اميد بخش شما واصل شد. اينکه در آنجا نيز به ياد ما بوديد و زحمت کشيديد باعث تشکر و قدرداني است. در اينجا نيز دعاي خير ما همواره بدرقة راه شما و همسنگرانتان است. همانگونه که گفتند، ما منتظريم. منتظر فتح نهائي و گشايش راه کربلا. و در اين انتظار نيز سخت اميدواريم. و پس از آن، در انتظار بازگشت عاجل و فاتحانه تان به سر مي بريم.

همگي برايتان سلام فراوان مي رسانند و التماس دعاي خير دارند.25/7/65

بسيار انديشيدم که اين کلام آخر را بگويم يا خير،سر انجام نتوانستم دم فروبندم و انديشيدم،

رابطه ها هرچه مي خواهد باشد، باشد،... طمعي در جانمان شعله کشيده که نمي گذارد، حريم آنگونه که بايد رعايت شود... خداي بر ما ببخشايد

نامة 2

بسم الله الرحمن الرحيم

.... و عباد الرحمن الذين نمشون علي الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما، و الذين يبيتون لربهم سجداً و قياماً. و الذين يقولون ربنا اصرف عذاب جهنم ان عذابها کان غراما.... ( فرقان/ 63-65)

با سلام و درود به پيگاه حضرن صاحب الامر(عج) و عرض تسليت در سوگواري حضرت امام حسن عسگري(ع) که همچون پدران بزرگوارشان حقانيت راهشان را با خونشان به اثبات رساندند و سرماية " ظلم ستيزي" و "عناد با کافران" را بعنوان ميراث نبوت و امامت از خود بجاي گذاشتند.

و با عرض سلام خدمت برادر بزرگ و رزمندگان:

اميدواريم به خداوند تعالي، همانگونه که در مقام روح به آن درجه از عرفان و معرفت رسيديد که امام عزيزمان به شما غبطه مي خورند، در مقام جسم نيز در نهايت صحت و سلامت باشيد. که باز بقول اماممان شمائيد ستارگان روزگار و شمائيد اهل نجات، پيروزيد، چه بکشيد و چه کشته شويد.

خداوند خالصتان بدارد و در خلوص ثابت، که لله عاقبة الامور. راه سخت است و دشوار. ثبات در آن ايماني قوي مي طلبد و توکلي عظيم و استقامتي عالي. اماممانمان فرمودندک هر کس به پيغمبر(ص) گرويده است، ماموريت استقامت دارد. " و البته استقامت آسان نيست هنوز نالة حضرت رسول(ص) از وراي قرون بلند است که :

" شيبتني سورة هود"،" سورة هود مرا پير کرد. عرض کردند: کدام قسمت آن؟ فرمود: آنجا که گفت: " فاسقتم کما امرت"،" استقامت کن آنگونه که امري شدي."

نمي دانم استقامت داشتن در آنجا سخت تر است يا اينجا؟ آنجا که انسان در هر لحظه ما بين مرگ و حيات است، يا اينجا که در امنيت." محکوم" به بودن است؟

آنجا که اطراف انسان پر است از انسانهاي عارف و عاشق و دلباخته و بصير به انوار الهي؟ يا اينجا که انسان هرچه مي بيند از خودش گرفته تا بسياري از ديگران، اسير و محبوس در حجابهاي مختلف و تعلقات رنگارنگ هستند؟

... نمي دانم، شايد اينها همه بهانه هائي است براي توجيه کوتاهيها و کم کاريهاي خودمان. شايد غافل شده ايم از اين معنا که:" ما من شي تراه الا و موعظه."

" هيچ چيز از ديدگان تو نمي گذرد مگر در آن براي تو پند و موعظه ايي است...."

در حال حاظر خداوند را حمد بي کرا و شکر بسيار مي گوئيم که جبهه را، و آنچه که در آن مي گذرد را، و اهل جبهه و امام آنها را، براي ما " حجت" قرار داد. تا آنگاه که پايمان در التزام به استقامت سست مي گردد، از آنها تنبهي بيابيم و تواني دوباره بگيريم، و موضوع امتحان را دريابيم.

اين است که در اين جهت، سخت ملتمس دعايم، شايد که خداوند از دعاي خير نيکان درگاهش بر ما ترحمي فرمايد و توفيق عمل خالصانه را به ما عنايت فرمايد، آنگونه که به شما و ديگر برادران رزمنده عنايت فرمود.

\*\*\*

نامة اميدوار کنندتان چند روزي است که واصل شده است، خبرسلامتي و احتمال آمدنتان

موجب خوشحالي بسيارشد. انشاءالله آنچنان که امام فرمودند که:" صدام رفتني است و انشاءالله بهمين زودي او برود"، فتح و پيروزي نهاي نيز- به همين زودي زود - بدست رزمندگان اسلام حاصل بشود.

پريشب خبر بازگشت حاج آقا را شنيديم و ديشب هم با اجازه شما، براي زيارتشان منزلتان بوديم. همه اهل بيت سلامتند و دعا گو و در انتظار بازگشت شما هستند.

در مورد موضوع آن مأموريت شش ماه، به خانم برادرتان عرض کرديم که: در عين اينکه ايشان اگر يک روز هم زودتر بيايند، براي ما مطلوب تر است، اما آنچه که در حال حاضر عقل و شرع و وجدان و تکليف به ما حکم مي کند، مصلحت جنگ است، نه مصلحت شخص ما. لذا آنچه که ملاک است، صلاحديد خودشان است. از خداوند طلب توفيق مي کنيم که ما را برضاي خود راضي سازد و در هر حال در عجر شما شريک نمايد.

همگي برايتان سلام فراوان مي رسانند.

" با دعا بجان حضرت امام و طول عمر پر برکتشان" .20/8/65

بسم الله الرحمن الرحيم

" احسب الناس ان يترکوا ان يقولوا امنا و هم لايفتنون؟"

" آيا مردم پنداشتند، ايمان آورده ايم، رهايشان کنيم و براي دعوي امتحانشان نکنند؟"

 (عنکبوت-2)

\*\*\*

سلام عليکم و رحمة الله. خسته نباشيد. خدا قوت. انشاءالله که حالتان خوب است و ما را از دعاي خير فراموش نکرده ايد اين بار هم با وجود آنکه هنوز نمي دانم، شرعاً و عرفاً تا چه حد مجاز هستم، جسارتاً، تصميم گرفتم تا اندکي از حرفهاي بسيار را روي کاغذ بياورم....

..... اين دو سه روزي که تهران بوديد، پدرم نگران من بود که با اين رفتن و آمدنها- حتي در همين حد- علايقي پيدا بشود و دل بستگيهايي و .....در نتيجه تحمل مسائل محتمل بعدي براي ما مشکل شود!

اما حقيقت را عرض کنم که جداً از اينکه آن شب، شما را در لباس رزم آماده حرکت ديدم، خوشحال شدم و خدا را شکر کردم. چطور مي توانستم خوشحال نباشم در حالي که شما با اين کار آمادگي خودتان را براي دفاع از اسلام در قبال اين جنگ تحميلي اعلام کرديد، و اين يک افتخار است براي ما و براي شما. اين باور جدي ما است که امروز حفظ اسلام در گرو حفظ جمهوري اسلامي است. و حفظ جمهوري اسلامي در پيروزي جنگ است. همة معادلات سياسي و اقتصادي و همه پيش بيني هاي قدرتهاي جهاني در قبال اين جنگ، به بن بست رسيده است. اين جنگ با معيارهايي که برش حاکم است، پرامترهاي جديدي را در بين ملتهاي جهان مطرح کرده، اينها حقيقت هايي است که دنيا به آن رسيده و از اين باب تفسير جديدي از حيات و زندگي بشريت ارائه شده است، هرچند که خود ما گاه نسبت به آنها دچار ترديد شديم.

گذشته از اين معاني که ظاهر امر هستند، چطور مي توانستم از رفتن شما به جبهه خوشحال نباشم در حالي که بجايي رفتيد که ما غبطة حضور در امثال آنجاها را مي خورديم، و منع حضورمان را حقيقتاً يک محروميت حساب مي کنيم. و بالاخره چطور مي توانستم از اين امر خوشحال نباشم در حالي که مي ديدم، در اين معرکة دنيا و در اين هياهوي مختلف، شما راه خودتان را يافتيد و بدين سبيلي که بدون ترديد و بدون اعوجاج و حتي بدون کندي به مقصد اعلي- که جلب رضايت الهي است - خواهد رسيد. دست يافتيد.

خوب مگر نه اين است که همه هم و غم ما در اين وادي گذرا، يافتن راهي، وسيله اي، گريز گاهي، بسوي او و بدنبال کسب مرضاه او است؟ خوب، چه چيزي بهتر از جنگ با دشمنان خدا؟ و چه دستگيره اي محکمتر از جهاد در راه او؟ حرکتشان، جسم عيني آيه شريفه قرآن است که فرمود:

" يا ايها الذين آمنو اتقو الله و ابتغوا اليه الوسيله و جاهدوا في سبيله لعلکم تفلحون".

" اي اهل ايمان از خدا بترسيد، و بخدا توسل بجويد و جهاد کنيد در راه او، باشد که رستگار شويد". (مائده/35)

هميشه فکر مي کنم، ما در اينجا چقدر بايد تلاش کنيم و چقدر بايد شب و روز بگذرد تا از بين انبوه کارهاي بيهوده و وقت گير و بي نتيجه و بعضاً دانسته و ندانسته، آلوده به معاصي و خطا، کاري که موجب رضاي جدي خداوند باشد انجام شود، تازه آن هم آيا در لابلاي همه مسائل جانبي آن خالصاً لله هست يا نه؟....

اما آنجا؟، نفس حضورش نهايت رضايت حضرت امام عصر(عج) و خداوند تبارک و تعالي است، نفس حضورش، موجب عظمت و اقتدار بيشتر اسلام و مسلمين است و کمترين قدمش، رستگاري دنيا و آخرت را بدنبال دارد، چه رسد به آنها که در اين مسير گامهاي فراختري برمي دارند و حضور مؤثر تري دارند.... گاه انسان فکر مي کند که خداوند با يک چشم به کل جهان و مافي ها نگاه مي کند و با چشم ديگر به اين جبهه ها و آنچه در روز و شب آن مي گذرد.!

.... اين است که جداً به حال شما و امثال شما غبطه مي خوريم و ما چگونه غبطه نخوريم که

اماممان آن، مراد همة دل باختگان دين خدا و محبان درگاهش، آن گونه مي فرمايد:

" من هر وقت چهره اينهايي که دارند رو به جبهه ها مي روند را ملاحظه مي کنم، واقعاً از خودم خجالت مي کشم که اينها به چه مقامي رسيده اند؟"

لذا همه ما بايد شکر گذار اين انوار الهي که بر اين مملکت جلوه گر شده است، باشيم. و بيش از بيش به راهي که برگزيديم مؤمن تر، و در بذل آنچه که در آن سرمايه گذاري کرده ايم راسخ تر بشويم.... که شان "عبد" در قبال "معبود" چيزي غير از اين نمي تواند باشد.

" ايها الناس انتم الفقراء الي الله و الله هو الغني الحميد." همانگونه که بخاطر مي آورم، اولين روز شما اين حرف را گفتيد که: جبهه نيازي به ما ندارد، خداوند اگر بخواهد دينش را توسط دشمنانش هم ياري مي کند، اين خود ما هستيم که نيازمند به جبهه ايم و آنچه که در آن است.

و اين در واقع همين حقيقت است که:" من جاهد فانما يجاهد لنفسه ان الله لغني عن العالمين"، "هرکه( در راه ايمان) جهاد و کوشش کرد، بسود خود کند که خدا از( اطاعت و عبادت خلق) و عالميان بي نياز است". (عنکبوت/6)

\*\*\*

البته در اين بين، سخت بايد از خداوند طلب استقامت کرد، آنچنان که امر فرمودند، "فاستقم کما امرت"، که امر هر چه عظيم تر باشد، استقامت بيشتري مي طلبد. بايد سخت مراقب بود که در لحظه هاي سخت، و در کشاکش در گيريها و هجوم حملات دشمن انسان مغلوب شرايط نگردد، خود را نبازد و دچار لغزش و ترديد نشود.

چه دلگرم کننده است که بزرگان و اولياء ما هماناکه ما آرزوي تبعيت و پيروي از آنها را داريم،

در اين لحظات سخت نيز کسي را رها نکرده اند و آنچه را که حق مطلب بوده است گفته اند.

حضرت امير(ع) آنگاه که در جنگ جمل، علم رزم را به دست فرزندشان محمد ابن حنفيه مي دهند و به او سفارش مي کنند که:

" تزول الجبال و لا تزل"،" کوهها از جا کنده شدند تو از جاي خودت حرکت نکن."، "عض علي ناجذک"، " دندان روي دندان بنه( سختيهاي جنگ را بر خود هموار کن)."، "اعرالله جمجمتک"، کاسة سرت را بخدا عاريه بده(در جنگ از سرت بگذر، تمام افکار و خيالاتت را به خدا معطوف دار"." تد في الارض قدمک"،" پاي خود را چون ميخ در زمين بکوب (در ميدان جنگ ثابت قدم باش و از بسياري دشمن نترس)"، " ارم ببصرک اقصي القوم"،" چشم بينداز تا انتهاي لشکررا ببيني( تا تمام دشمنان شکست نخورند،ايمن مباش)"، " و چشم خود را بپوش( به هر طرف نگاه مکن و از برق شمشير ايشان وحشت نداشته باش)"، و اعلم ان النصر من عند الله سبحانه"،" و بدان که فتح و پيروزي از جانب خداوند سبحان است."....

در جاي ديگر حضرت امير(ع) در ترغيب اصحاب خود به جهاد و تعليم آداب و رسوم جنگ به آنها مي فرمايد:

....(چون در کارزار با دشمن روبرو شديد) پس زره دار را جلو قرار دهيد و بي زره را در عقب، و دندانها را بر هم فشار دهيد( در جنگ ثابت قدم داشته سختيها را بر خود هموار نمائيد) زيرا استقامت در جنگ شمشيرها را از سرها بيشتر دور مي کند. ( تحمل سختيهاي کارزار از هر تدبيري براي بدست آوردن پيروزي و فتح بهتر است).... و چشم ها را پايين اندازيد،( به هر طرف نگاه نکنيد) زيرا چشم پوشاندن سبب بسياري قوت قلب و آرامي دلها (و نترسيدن از دشمن) است. و صدا ها را خاموش کنيد،( غوغا و هياهو برپا ننمائيد) زيرا متانت و آرامي(از هر چيز)خوف و ترس را زودتر دور مي کند.( چون ترسوها در کارزار هو و جنجال مي کنند و دليران سخن

نگفته کار خويش انجام مي دهند.)

.... و سوگند بخدا اگر از شمشير دنيا فرار کنيد، از شمشير آخرت بسلامت نمي مانيد. بتحقيق فرار از جنگ، سبب خشم خدا و ذلت و بيچارگي و عار و ننگ ئهميشگي است. و به عمر وزندگاني فرار کننده افزوده نمي شود و فرار مانع مرگش نمي گردد.

روندة بسوي خدا( جهاد کننده را بايد شوق) مانند تشنه اي باشد که به آب مي رسد، بهشت زير جوانب نيزه ها است.( پس طالب سعادتمندي و بهشت جاويداني نبايد از جنگ و کشته شدن در راه خدا فرار نمايد).

امروز خبرها آشکار مي گردد،( در موقع شمشير زدن و کشتن و کشته شدن، درستي و نادرستي گفتار هر کس هويدا مي شود.) سوگند بخدا اشتياق من به ملاقات آنها( دشمنان بيشتر است از اشتياقي ايشان به شهرهايشان.)

\*\*\*

.... مطمئناً هيچ چيز نخواهد توانست شما را - حتي اندکي- از عزم جزم و راه حقتان، سست کند، که شما راه را يافته ايد. همة حقيقت هستي، هدف ارسال همة پيامبران و انزال کتب الهي و به تبع آن هدف همة احکام الهي از نماز گرفته تا تحصيل و ازدواج و خدمت و....، جز همين معنا نبوده است که:.....و اعبدوالله و لاتشرکوا به شيئاً،" خداوند را خالصانه عبادت کنيد و براي او شريک قائل نشويد، تجسم عيني عبادت خدا همان است که شمايان آن را برگزيديد."

درست است که اينجا همه، تک به تک براي بازگشت شما روز شماري مي کنند و حتي از انديشه و تصور هر حادثه اي براي شما آنچنان نگران مي شوند که توان هر کاري رات از دست مي دهند،اما اينها در مقابل آنچه که شما بدست خواهيد آورد، هيچ است در مقابل همه چيز،" و

رضوان من الله اکبر".

..... آنها که نوري را ديده اند و قربي را يافته اند، حقانيت و حلاوت آن را با هيچ چيز عوض نخواهند کرد. هر چند که ديگران هياهو کنند و بعضاً سر زنش نمايند و توجيه کنند و "زندگي" را در مقابل انسان علم کنند.... بقول امام بزرگوارمان، او که به ديدة الهي به همه چيز مي نگرد:

" اين هياهوها رفتني است، تمام شدني است. آنچه که هست آن است که پيش خود ماست. اين باقي است و ما بايد تلاش کنيم که باطن خودمان را اصلاح کنيم...

..... ما خودمان را نساختيم، از من گذشت لکي شما توجه کنيد که خود را بسازيد، توجه کنيد که دنيا را به چيزي نگيريد، توجه کنيد که همه رفتني هستيم و بايد به خداي تبارک و تعالي نزديکبشويم تا آنجا ما را راه بدهند."

.... دار، دار امتحان است و به قول خود شما، در اين وادر انسان به يک چيز اميدوار است و آن"جذبه" الهي است هر چند، گمان ندارم احدي اين راه را با پاي خويش پيموده باشد. دعا مي کنم به حق اولياء مقربين درگاه او، که خداوند شما و امثال شما را که تا اينجا اينگونه به پيش آورده است. در تمام منازل راه و آخرين لحظه هاي نصر و فتح نهائي با صحت و سلامت کامل همراهي فرمايد.

و ما را که لنگان لنگان به دنبال گرد پاي شما اهل جبهه هستيم، دستگيري فرماييد.

 و الله خير الحافظين و هو خير المعين.

\*\*\*

از اينکه طولاني شدن کلام، سبب ملالت شما شد عذر مي خواهم....قلم، گوش شنوائي يافت، جسارت کرد.....

در صورت امکان از ماوقع آنجا برايمان بنويسيد، و همواره از دعاي خير خود فراموش ننمائيد.

منتظر گشايش راه کربلا هستيم.

 " و السلام علي عبادالله الصالحين"

.... خواستم بگويم، من مي دانم و شما نيز نيک تر از من، که در آن وادي، همه چيز ممکن است باشد، اگر وارسته و دلبريده از دنيا نبوديد، بي شک، نوان قدم گذاشتن در آنجا را هم نداشتيد، در اين امر شکي هم ندارم. و ترديدي هم ندارم که خود را براي بسياري چيزها آماده کرده ايد.

حيات و ممات ما در آنجا و اينجا در دست خداوند است و ما مقهور خواست اوئيم و انشاء الله راضي به رضاي او...

.... سخت است براي من گفتنش، اما همانطور که گفتم، طمعي بر ما غالب شده است.

.... خواستم بگويم: اي بندة خالص خدا، اگر آنگونه شد که- خداي نخواسته- شما قبل از ما به ملاقات خدا شتافتيد، .... شما را نخواهم بخشيد، اگر نزد او و نزد جدمان که پذيراي شما خواهد بود شفاعت ما را نکنيد که سخت در مانده ايم...

.... به خود خدا قسم که اگر خوف حضور نزد او با اين بارهاي سنگين از گناه و دستهاي خالي از عمل صالح، بر من غالب نشده بود، هرگز چنين جسارتي روا نمي داشتم.... اما چه کنم که جز اين راهي نداشتم.... يغفر الله لنا و لکم............

 ملتمس دعا / / د6

جواب شهيد از نامه هاي نامزدش

خدا را شکر که چنين نامزدي داشته است،

بسمه تعالي

خدايا اين چه نعمتي است که عطا فرمودي چند سال بايد مي گشتم تا چنين افکاري مطابق پيدا کنم.

اگر کسي اين را بخواند شايد خداي ناکرده به ايشان نسبت دهد که بي جهت مرا تشويق و ترغيب به جنگ نموده يا اينکه آنقدر بي علاقگي بر ذهنيتها حاکم بوده است که از همه مسائل در پي يافتن و گرفتن شفاعت به جهت خود بوده است. اي خدا چقدر وسعت نظر و بينش به او داده اي، الحمدلله که لياقت همه ما را آنقدر قرار داده اي که به همصحبت کساني باشيم که حاضرند آنچه دارند با کمال محبت تقديمت کنند صرفاً بجهت جلب رضايت تو.

 انشاءالله توفيق برابري ايشان را دارا باشيم.25/9/65

و در نامه با پسر عموي شهيدش

سخن ميگويد:

رضا جان اي کاش خداوند عزت بيشتر از اين توفيق درک محضرت را باين بندة ضعيف عطا مي فرمود، تو مي بودي و مي ديدي که چه افراد با ايمان در اين مملکت وجود دارند و مي ديدي که اگر آنهمه دل ناپاکان و عروسکهاي کوکي استعمار خود را بعنوان کالا در معرض ديد قرار مي دهند و قلبهائي پاک همچون قلب مؤمن را بدرد مي آورند در وراي انتظار خيابانها شير زنان مؤمني هستند که بعنوان ارکان عفت و صلابت نفس تسليما الامراسه تعالي در متن جامعه حضوري فعال دارند و مرهمي بر جراحات وارده از تيغ اين دون صفتان خود باخته مي باشند.

خدا حفظشان کند و چون تو افرادي را لايقشان فرمايد.

انشاءالله 25/9/65